

مریم ثقفی

دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تهران
marysayhafi@yahoo.com

جایگاه دانش تاریخ در طبقه‌بندی علوم تا دوره پیشامشروطه

اشاره

دانش تاریخ از زمان پیدایش خط، و در درازنای تاریخ تمدن انسانی شکل گرفت، ولی تا امروز همواره مناقشاتی بر سر چیستی آن، بین اندیشمندان و صاحب‌نظران علوم مختلف، وجود داشته است. در حقیقت با توجه به نقش ساختار تفکر انسان درباره شناخت جهان و نیز ارتباط و تعامل آن با انواع شؤون تمدن بشری، ایده‌های متفاوتی از درک مفهوم علم تاریخ شکل گرفته است. گاهی تاریخ، افسانه و تخیلات صرف انسانی تصور شده و لذا جایگاهی در تقسیم‌بندی علوم نیافته و زمانی جایگاه پیدا کرده ولی کاربردهای متفاوت یافته است؛ مانند عبرت‌آموزی، انتقال حافظه انسانی به نسل‌های بعد، حفظ نام بزرگان، ایجاد مشروعیت برای حاکمان و یا ابزاری برای حاکمیت سلاطین. هدف از نگارش مقاله حاضر، تبیین جایگاه تاریخ در میان سایر علوم می‌باشد. بدین منظور، سعی شده است تا با بررسی متون شاخص ادوار مختلف ایران تا دوره پیشامشروطه و بهره‌گیری از نگرش مورخان و مؤلفان درباره چیستی تاریخ، جایگاه معرفت تاریخی در میان سلسله مراتب علوم تبیین شود.

کلیدواژه‌ها: دانش تاریخ، طبقه‌بندی علوم، ایران اسلامی، کتب، مفهوم تاریخ.

مقدمه

با توسعه علوم در دوره‌های مختلف زندگی بشر، زمینه تقسیم‌بندی و استقلال شعب مختلف دانش فراهم گردید. تاریخ از جمله علمی بوده که همواره بر سر چپستی و تعیین جایگاه آن به مثابه علمی مستقل، در میان علوم دیگر، مناقشاتی وجود داشته است. به‌خصوص از زمانی که سنت تاریخ‌نگاری تمدن اسلامی گسترش یافت، تردیدی در زمینه هویت و فواید این دانش پدید آمد، به همین دلیل مؤلفانی چون ابن مسکویه، ابن فندق و دیگران در صدد پاسخ به این تردیدها برآمدند، اما همچنان تاریخ در میان علوم مختلف جایگاه روشنی نداشت.

طبقه‌بندی علوم در تمدن اسلامی، از آثار فیلسوفان قدیم یونان و به‌ویژه **ارسطو** تأثیر بسیاری گرفته است. این تأثیر، در طبقه‌بندی علوم به وسیله **فارابی** کاملاً مشهود است. ارسطو در تقسیم‌بندی علوم جایگاهی برای مقوله تاریخ قائل نشد، زیرا معتقد بود که تاریخ درباره حقایق خاص گذشته است و با عام یا کلیت سر و کار ندارد. او تاریخ را ثبت ساده وقایع خاص گذشته می‌دانست که تنها به ادراکات خام و گردآوری داده‌ها منوط است، به همین دلیل تاریخ را حائز اهمیتی نمی‌دانست که در ردیف علوم قرار گیرد. وی معتقد بود از آنجایی که شعر، جهان شمول‌تر است و به کلیات می‌پردازد، بنابراین از تاریخ فلسفی‌تر و جدی‌تر است؛ به همین دلیل شعر را آموزه عالی‌تری از تاریخ می‌دانست. تأثیر دیدگاه ارسطو در مورد معرفت تاریخ، دیرزمانی بر آراء اندیشمندان سایه افکند. (هالت، ۱۳۸۷: ۹۸) در قرن هفدهم میلادی، دانشمندان در کشف قوانین حاکم بر طبیعت به موفقیت‌های چشمگیری دست یافتند که منجر به رشد علوم طبیعی گردید و در مقابل، علوم اجتماعی و تاریخ در جایگاه پایین‌تری از آن‌ها قرار گرفتند. در همین سده، **ویکو**، مورخ ایتالیایی، در صدد مقابله با این ایده برآمد. به زعم ویکو، تاریخ بالاترین جایگاه را در تقسیم‌بندی علوم دارد. ویکو، تاریخ را علم می‌داند، علمی که از فعل انسانی ناشی می‌شود و به راحتی قابل درک است. وی می‌نویسد: «انسان قادر به درک کامل علوم طبیعی نیست زیرا خداوند عالم طبیعت را به وجود آورده و تنها اوست که قادر به درک و شناخت طبیعت است، در حالی که تاریخ با کنش‌های انسانی سروکار دارد، و از آنجایی که این کنش‌ها ساخت بشر می‌باشد،

شناخت کامل آن‌ها امکان‌پذیر است.» (استنفورد، ۱۳۸۷: ۳۲۷-۲۴۷)

گرچه امروزه، تاریخ دانشی مستقل به‌شمار می‌آید و به‌ویژه با شکل‌گیری فلسفه تاریخ، این دانش جایگاه ویژه‌ای در بین علوم انسانی یافته است اما چالشی که در زمینه چپستی و مفهوم تاریخ در قرون گذشته شکل گرفته بود همچنان ادامه دارد و اندیشمندان آراء مختلفی در این زمینه ارائه می‌دهند. برای نمونه **کالینگوود** تاریخ را علمی می‌داند که متضمن اندیشه و تفکر است. به اعتقاد وی، تاریخ به هیچ وجه تدوین گاهشماری و گردآوری صرف وقایع و حوادث نیست بلکه کل تاریخ تاریخ تفکر و اندیشه است. در حالی که پست‌مدرن‌ها معتقدند که گذشته‌ای وجود ندارد که به ما عرضه شود و گذشته‌ای که مورخ مدعی توصیف آن است صرفاً محصول ذهن اوست. (همان: ۳۸۱-۲۷۸)

همان‌گونه که گذشت، ریشه شکل‌گیری این مناقشات به ادوار گذشته و پیش از آن به دوره ارسطو بازمی‌گردد. این چالش هویتی در مورد معرفت تاریخ، از جمله در دوره ایران اسلامی هم وجود داشت که بازتاب آن را می‌توان در جایگاه تاریخ در میان طبقه‌بندی علوم یافت. سؤال اصلی مطرح شده در این پژوهش، تعیین جایگاه تاریخ و مفهوم آن در آراء اندیشمندان مسلمان ایرانی است. برای پاسخ به پرسش فوق، با دسته‌بندی ادوار تاریخی تا دوره پیشامشروطه، مفهوم تاریخ و جایگاه این دانش در طبقه‌بندی علوم را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. سده‌های اولیه تا قرن چهارم

فارابی یکی از نخستین اندیشمندان مسلمان بود که به دسته‌بندی علوم پرداخت. کتاب احصاءالعلوم وی، بر همین مبنای، در قرن چهارم نگاشته شده است. فارابی تحت تأثیر مستقیم اندیشه ارسطو و تا حدودی مطابق آراء وی به طبقه‌بندی علوم پرداخت (ارسطو، ۱۳۶۳: ۳۰) و خودش نیز تأثیر بسیاری بر شیوه نگارش مؤلفان بعدی گذاشت. فارابی نخست علوم را به دو دسته کلی، **علوم نظری** (شامل ریاضی، علوم طبیعی، علم الهی) و **علوم عملی** (شامل صناعت خَلْقِیه یا علم اخلاق، فلسفه سیاسی یا علم سیاست) تقسیم کرد. وی براساس علوم یادشده، کتاب خویش را به پنج فصل

به زعم ویکو،
تاریخ بالاترین
جایگاه را در
تقسیم‌بندی
علوم دارد. ویکو،
تاریخ را علم
می‌داند، علمی
که از فعل انسانی
ناشی می‌شود
و به راحتی قابل
درک است



مدرسه آقابرگ کاشان

است.» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۱۹-۱۶) از کتب شاخص قرن ششم که اختصاص به طبقه‌بندی علوم دارد می‌توان به کتاب جامع‌العلوم اشاره نمود. **فخر رازی** در این کتاب، علوم مختلف را نام می‌برد که سیزدهمین آن علم تاریخ است. (فخر رازی، ۱۳۹۱: ۱۸۳-۷۰) وی علاوه بر اینکه تاریخ را علمی مستقل می‌داند، به شرح دانش تاریخ و تقسیم‌بندی آن به شاخه‌های مختلف می‌پردازد و بدین ترتیب جایگاه ویژه‌ای برای تاریخ در میان علوم مختلف قائل می‌شود.

کتاب تاریخ بیهق **ابن فندق**، با رویکردی خاص به بررسی ماهیت علم تاریخ و جایگاه آن در میان علوم دیگر می‌پردازد. ابن فندق علاوه بر قائل شدن ماهیت علمی برای تاریخ، آن را در زمره علوم عزیز و شریف می‌شمارد. وی در تقسیم‌بندی علوم می‌نویسد:

«چند نوع علم عزیز است که در این ایام، در بلاد خراسان، آثار آن مندرس گشته است. یکی از آن، علم حدیث نبوی (ص) است و دیگر علم انساب که علمی شریف است و دیگر علم تاریخ که عهد مورخان منقرض شده است و هم بقایای امم در قصور و نقصان قرار گرفته است.» (ابن فندق، ۱۳۴۵: ۱۰-۳)

تقسیم نمود، اول، علم زبان، دوم، علم منطق، سوم، علوم تعلیمی (حساب، هندسه، علم مناظر، نجوم، موسیقی، علم ائصال و حیل) چهارم، علوم طبیعی و علم الهی، پنجم، علوم مدنی، فقه و کلام. (فارابی، ۱۳۴۸: ۳۹-۹)

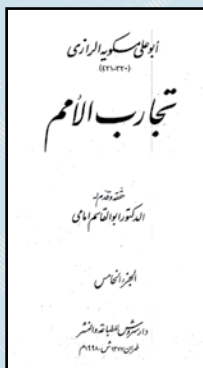
در حالی که در کتاب الفهرست **ابن ندیم**، تاریخ شاخه‌ای از علوم و فنون به حساب آمده است. اما در فن اول از مقاله سوم آن شرح حال اخباریان و نسابان بیان شده است. فن دوم نیز شامل نویسندگان، مترسلان و صاحبان دیوان می‌باشد. (ابن ندیم، ۱۳۴۳: ۲۲۸-۱۵۰)

ابن ندیم بر همین اساس، تاریخ و مورخان را با نام اخباریان ذیل علوم و فنون مقاله سوم آورده زیرا محتوای فعالیت آنان شرح تاریخ اسلام است و به همین دلیل در الفهرست ابن ندیم، دانش تاریخ و تاریخ‌نگاری در کنار نویسندگان، خطیبان و نسابان دسته‌بندی شده است.

در کتاب تجارب‌الامم **ابن مسکویه** (قرن چهارم و اوایل قرن پنجم)، گرچه به طبقه‌بندی علوم اشاره‌ای نشده است اما نویسنده، تاریخ را فراتر از روایت و توصیف وقایع می‌داند. او حوادث تاریخ را تکراری و درخور تجربه‌اندوزی بشر دانسته و تلاش می‌کند تا با حذف افسانه و اساطیر از کتاب خویش، روندی منسجم و خردپذیر برای شرح وقایع تاریخی ایجاد کند. ابن مسکویه بدون اینکه تاریخ را شاخه‌ای از دانش بداند، جایگاه ویژه‌ای برای آن قائل می‌شود. (ابن مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱: ۵۲-۳۲)

۲. قرون پنجم تا هفتم

از متون شاخص قرن پنجم می‌توان به تاریخ بیهقی اشاره کرد. **بیهقی** نیز همانند ابن مسکویه به جایگاه تاریخ در میان علوم مختلف اشاره نکرده است اما به قاعده و روش صحیح تاریخ‌نگاری اعتقاد دارد. وی از تاریخ‌نویسانی که رسم تاریخ‌نگاری را نادیده گرفته و به منظور حفظ منافع خویش، تاریخ را تحریف می‌کنند، خرده می‌گیرد. او همچنین تأکید بسیاری بر لزوم بیان «دلایل حوادث تاریخی» دارد: «در اخبار خوارزم چنان صواب دیدم که بر سر تاریخ مأمونیان شوم، چنان که از استاد ابوریحان بیرونی تعلیق داشتم که باز نموده که سبب زوال دولت ایشان چه بوده؛ که در این اخبار فواید بسیار



**بیهقی به قاعده
و روش صحیح
تاریخ‌نگاری
اعتقاد دارد. وی
از تاریخ‌نویسانی
که رسم
تاریخ‌نگاری را
نادیده گرفته و
به منظور حفظ
منافع خویش،
تاریخ را تحریف
می‌کنند، خرده
می‌گیرد**

سده برخی آثار، به بیان جایگاه تاریخ در میان علوم مختلف پرداختند.

۳. قرن هشتم

در میان کتب شاخص قرن هشتم، کتاب‌هایی وجود دارد که در آن نویسنده به ذکر ماهیت تاریخ و جایگاه علمی آن پرداخته است. از جمله کتاب درةالتاج تألیف قطب‌الدین شیرازی (قرن هفتم و اوایل قرن هشتم) است که علوم را به دو بخش حکمت نظری و حکمت عملی تقسیم می‌نماید و سپس حکمت نظری را به سه قسم، علم اعلی (ما بعد طبیعی)، علم اوسط (طبیعی)، علم اسفل (ریاضی)، و حکمت عملی را نیز بر سه قسم، تهذیب اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مُدُن تقسیم می‌کند. در این تقسیم‌بندی، قطب‌الدین شیرازی، تاریخ را شاخه‌ای از علوم دینی دانسته و آن را در ذیل این علوم قرار می‌دهد:

«هرچه را به دلایل عقلی اثبات توان کرد، آن را علم اصول دین گویند و هر آنچه را جز به دلیل سمعی اثبات نتوان کرد علم فروع دین گویند، و اما علم فروع دین بر دو قسم است، یکی مقصود و دومی تبع. اما قسم مقصود چهار رکن است. اول علم کتاب، دوم علم اخبار (تاریخ)، سوم اصول فقه، چهارم علم فقه.» (شیرازی، ۱۳۶۹: ۹۲-۷۳)

این در حالی است که شمس‌الدین آملی، علم تاریخ را یکی از علوم محاوره می‌داند. وی در نفایس الفنون، علوم را به دو بخش کلی حکمی و غیرحکمی تقسیم می‌نماید. تقسیم‌بندی وی در حکمت نظری و حکمت عملی مشابه قطب‌الدین شیرازی است، اما در تقسیم علوم غیرحکمی روشی متفاوت دارد. او علوم غیرحکمی را به دو نوع دینی و غیردینی تقسیم می‌نماید. شمس‌الدین آملی کتاب خویش را نیز به دو بخش تقسیم می‌کند، بخش علوم اوائل و بخش علوم اواخر. وی علوم اوائل را در پنج مقاله حکمت عملی، حکمت نظری، اصول ریاضی، فروع طبیعی و فروع ریاضی، و علوم اواخر را در چهار مقاله ادبیات، شرعیات، علوم تصوف و علوم محاوره تقسیم می‌نماید. وی علم تاریخ را در ذیل علوم محاوره (شامل علم محاوره، علم تواریخ، علم سیر، علم انساب، علم مواقف) قرار می‌دهد. (آملی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۶-۱۴)

در ادامه به کتاب «مقدمه ابن خلدون» می‌پردازیم. ابن خلدون به عنوان یکی از پیشگامان



ابن فندق تاریخ را وسیله عبرت دانسته و آن را مرکب از دو علم ابدان و ادیان می‌داند. وی علاوه بر درک چپستی تاریخ، به فواید گوناگون این دانش می‌پردازد. نکته قابل تأمل دیگر در این کتاب آن است که ابن فندق درک حوادث تاریخی را نه از طریق عقل بلکه تنها از طریق مشاهده و شنیدن می‌داند.

به‌طور کلی در میان مجموعه آثار موجود در شش قرن اولیه ایران اسلامی، تنها کتبی چون جامع‌العلوم، الفهرست ابن ندیم و تاریخ بیهق، را می‌توان سراغ کرد که تاریخ را به‌طور مشخص شاخه مستقلی از علم به‌شمار آورده‌اند. در متون دیگر این دوران، اگر اشاره‌ای به جایگاه تاریخ شده است تنها آن را دانشی برای کمک به کشورداری یا همان علم سیاست دانسته‌اند، تازه همین اشاره به‌صورت غیرمستقیم صورت گرفته است. برای نمونه در کتاب سلجوق‌نامه آمده: «علمی که ملوک باید بعد از علم شریعت و توحید و ارکان دین بدانند سیر ملوک و اخبار و تاریخ پادشاهان است.» (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۹)

سنت مورخین قرن هفتم مبنی بر بی‌توجهی به مفهوم تاریخ، در قرن هشتم ادامه نیافت و در این

و آنچه عجیب باشد. اما علت غایی تاریخ، اعتبار و استبصار از دانستن تغییرات دول و تبدیلات ملل و نحل است تا بر حسنات اقدام و از سیئات اجتناب نماید. اما موضوع علم تاریخ، حوادث عالم کون و فساد است، از آن روی که در سلسله امکان بر چه وجه و در چه وقت صدور یافته است. مورخ بحث از کیفیت وقوع حوادث می‌کند و براهین عقلی بر این علم قائم نیست بلکه محسوس و مشاهده است.» (حافظ ابرو، ۱۳۷۵، ج ۱: ۷۸-۷۶)

می‌بینیم که حافظ ابرو، تاریخ را علم دانسته و برای آن اعتبار بسیاری قائل است اما همانند ابن‌فندق، درک مفاهیم تاریخی را نه با عقل بلکه از طریق مشاهده امکان‌پذیر می‌داند. وی معتقد است که حوادث تاریخ در دوره‌های مختلف تکرار می‌شود بنابراین با آگاهی و عبرت‌اندوزی از حوادث گذشته می‌توان از وقوع حوادث مشابه آن جلوگیری نمود.

میرخواند نیز در روضة‌الصفاء (قرن نهم و اوایل قرن دهم)، بخش مفصلی از مقدمه کتاب را به ذکر فوائد علم تاریخ، نیاز حکام به فن تاریخ و شرایط تدوین تاریخ اختصاص می‌دهد اما تأکیدی بر چیستی تاریخ ندارد. میرخواند نیز، همچون برخی مورخین سلف خویش، شناخت حوادث تاریخی را به کمک حس‌سمع و بصر میسر می‌داند. (میرخواند، ۱۳۳۸، ج ۱: ۱۵-۹)

تاریخ عالم‌آرای امینی یکی از معدود کتب قرن دهم است که تاریخ را از جمله علوم ادبی شمرده و این نکته را سبب برتری و فضیلت علم تاریخ نسبت به دیگر علوم می‌داند. **روزبهان خنجی** به ماهیت تاریخ همچون یک علم می‌نگرد و معتقد است که نکات خرافی نباید وارد حیطه متون تاریخی گردد. او تاریخ را علم به وقایع امم و حوادث ماضیه می‌داند و با نگرش فلسفی خود، وقایع و حوادث تاریخی را تکراری دانسته که در تجربه و عبرت‌آموزی امم و سلاطین کاربرد دارد. خنجی شاگرد شمس‌الدین محمد سخاوی بود، و در نوشتن کتاب و فوائد هشت‌گانه آن متأثر از استاد خویش بوده است. (خنجی، ۱۳۸۲: ۷۷-۴۴) البته سخاوی در کتاب الاعلان بالتوبیخ لمن ذم‌التاریخ، دانش تاریخ را هم‌تراز علم حدیث می‌داند و پس از ذکر تعریف و موضوع تاریخ، فوائد علم تاریخ را بیان می‌نماید. (دانش‌نامه جهان اسلام، ۱۳۸۰، ج ۶: ۹۷-۹۶)

اکثر کتب قرن دهم و یازدهم، فاقد اطلاعات در زمینه چیستی و جایگاه علم در میان شاخه‌های

نظریه‌پردازی در تاریخ مشهور است. وی در کتاب خود مفهوم تاریخ را چنین توصیف می‌کند:

«باید دانست که فن تاریخ را روشی است که هر کس بدان دست نیابد و آن را سودهای فراوان و هدفی شریف است. چه این فن، ما را به سرگذشت‌ها و خوی‌های ملت‌ها و سیرت‌های پیامبران و دولت‌ها و سیاست‌های پادشاهان گذشته آگاه می‌کند.» ابن‌خلدون با ارائه نظریه ظهور و سقوط دولت‌ها، نشان می‌دهد که ذهنیتی علمی از چیستی تاریخ دارد، اما هنگامی که دانش بشری را به دو گونه علوم نقلی (امور شرعی، قرآن و سنت) و علوم عقلی (منطق، موسیقی، هیئت، طبیعی ...) تقسیم می‌نماید، تاریخ را جزء علوم به‌شمار نمی‌آورد. (ابن‌خلدون، ۱۳۵۹: ۸۸۴-۱۳)

از کتب مهم دیگر این قرن باید به جامع‌التواریخ اشاره نمود. **رشیدالدین فضل‌الله** در این کتاب، گرچه به تقسیم‌بندی علوم نمی‌پردازد اما کتاب وی متضمن درک علمی از مفهوم تاریخ است. خواجه رشیدالدین، تاریخ را دربردارنده دو فایده می‌داند، یکی برای پادشاهان، تا از احوال ملوک و سلاطین گذشته آگاه شوند و دیگری برای حفظ نام بزرگان و علما و ارباب هنر و فرهنگ. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۸۶: ۵) بدین ترتیب وی تاریخ را وسیله‌ای برای ثبت حوادثی که به‌ندرت اتفاق می‌افتد و همچنین نگهداشت حافظه تاریخی پیشینیان می‌داند تا ذکر بزرگان و سلاطین بر زمین و روزگار به یادگار باقی بماند. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۸، ج ۱: ۷)

۴. قرون نهم تا دوازدهم

در طی قرون نهم تا دوازدهم، کتاب‌هایی که تاریخ را در طبقه‌بندی علوم، شاخه مستقلاً از علم به‌شمار آورده باشند، بسیار اندک‌اند اما در برخی از متون تاریخی این سه قرن، همچون جغرافیای حافظ ابرو، تاریخ عالم‌آرای امینی و تاریخ روضة‌الصفاء، به ماهیت و جایگاه علمی تاریخ اشاراتی شده است.

کتاب جغرافیای **حافظ ابرو** (قرن هشتم و اوایل قرن نهم)، تاریخ را علمی شریف و معتبر معرفی می‌کند. مؤلف در زمینه چیستی تاریخ می‌نویسد: «باید دانست که هر علمی را ماهیتی و غایتی و موضوعی است و ماهیت علم تاریخ، معرفت عالم کون و فساد است از حوادث ایام ماضیه و امم سابقه و آثار علوی از حدوث ذوات اذنباب و رعود و بروق

حافظ ابرو، تاریخ را علم دانسته و برای آن اعتبار بسیاری قائل است اما همانند ابن‌فندق، درک مفاهیم تاریخی را نه با عقل بلکه از طریق مشاهده امکان‌پذیر می‌داند. وی معتقد است که حوادث تاریخ در دوره‌های مختلف تکرار می‌شود

بدین ترتیب تاریخ، نه در چارچوب کتب طبقه‌بندی علوم بلکه در قالب محتوای متون تاریخی متحول گشت و رنگی علمی به خود گرفت. در سایه این تحول آثاری خلق گردید که از جهت سبک و محتوا با متون سنتی تفاوت داشت. افسانه و روایات خرافی جای خود را به تاریخ اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی داد. تاریخ به مثابه دانشی که هدفش تحلیل وقایع و حوادث گذشته باشد، مورد توجه قرار گرفت. **اعتمادالسلطنه** در کتاب **درالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان**، به چنین مضامینی اشاره می‌کند: «جای تاریخ سلاطین قدیم این مملکت خالی است. گرچه بعضی تواریخ، متضمن احوال آن ادوار می‌باشد اما با افسانه اقرب است و از حقیقت که مشتمل بر فواید و عواید می‌باشد ابعاد است؛ و این نقصی بزرگ است که ملتی از سود و زیان گذشتگان خویش عبرت و بصیرت حاصل ننماید.» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۱۱ ق: ۴-۳)

وی همچنین در دیباچه کتاب تاریخ منتظم ناصری به تحول تاریخ‌نگاری و توجه به تاریخ اجتماعی اشاره می‌کند:

«در این کتاب، فقط وقایع را محصور و محدود به شرح سلطنت سلاطین و جنگ و صلح آن‌ها و امثال آن سوانح ننمودم، بلکه هرگونه حوادث را از قبیل تولد و ارتحال علما و اعیان ممالک و اختراعات و انکشافات و وقوع زلزله و طوفان و بروز امراض عمومی و سقوط صواعق و ظهور عجایب، حتی بعضی از خسوف و کسوف و غیره، را بر آن مزید نمودم تا مجمع فواید و مجموعه‌ی مواسید بوده و مقبول طباع باشد و قابل انطباع.» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۱: ۱۷)

در این عهد همچنین کتبی بر مبنای سلسله مراتب علوم نگاشته شد که برای نمونه می‌توان به کتاب **مطلع‌العلوم و مجمع‌الفنون** اشاره نمود. **واجدعلی‌خان**، مؤلف این کتاب، تاریخ را یکی از شاخه‌های مستقل علم می‌داند و در باب ششم کتاب به شرح علم سیر و تواریخ پرداخته و تاریخ را مشتمل بر یازده شاخه می‌داند. وی در زمینه علم تاریخ می‌نویسد:

«واضح باد که فواید این علم بسیار است و منافع آن بی‌شمار و انسان را به ذریعه این علم بر احوال پیشینیان خیرت و آگاهی حاصل می‌شود و حقیقت بی‌ثباتی و ناپایداری دنیای دون واضح و

مختلف علوم‌اند و تنها به ذکر علل نگارش کتاب خویش پرداخته‌اند. متون قرن دوازدهم نیز از همین روش پیروی کرده‌اند و دیباچه آنان شامل کلماتی قصار در بیان علل نگارش کتاب بوده است، برای نمونه در دیباچه زبده‌التواریخ چنین آمده است:

«تاریخی به اختصار و خالی از زواید و به طریق ضابطه رقوم به قلم تقریر در آورم که مشتمل باشد بر خلاصه احوال انبیا و سلاطین و آغاز و انجام دولت و مدت زمان فرمانروایی هر یک و آثاری که از ایشان در صفحه روزگار مانده است.» (مستوفی، ۱۳۷۵: ۳۷)

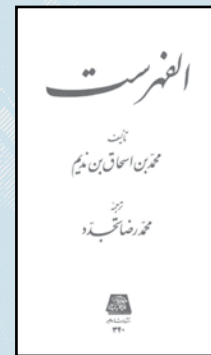
۵. قرون متأخر تا دوره پیشامشروطه

سنت تاریخ و تاریخ‌نگاری دوره قاجار دنباله سنت ادوار پیشین و به شکل تاریخ روایی بود. این سنت با ورود اندیشه‌های جدید اروپایی و به‌خصوص پس از تأسیس دارالفنون، به تدریج متحول گشت. این تحول در ساختار اکثر کتب پیشامشروطه به کار برده نشده است اما نشانه‌های آن را می‌توان در دیباچه برخی متون یافت. از جمله در کتاب خاوری که می‌نویسد:

«منظور از وقایع‌نگاری، اطلاع از اوضاع مملکت است، نه انشاپردازی و اظهار فضیلت. تاریخ باید مختصر و پرمفعت باشد، نه مطول و پر بلاغت و بی‌خاصیت. نه وقایعی از دولت را سهل شمارد، نه تطویلات لاطائل بر صفحه نگارد. مورخ باید وقایع‌نگاری را مایه جلب نفع نسازد و به تعریفی که در خور هر کس نیست، نپردازد.» (شیرازی، ۱۳۸۰: ۶)

نمونه دیگر این تحولات را می‌توان در کتاب **محمدجعفر خورموجی** مشاهده نمود. وی در دیباچه کتاب خود اظهار می‌کند که از روایات و خرافات منشیان و جزافات [گزارات] مترسلان پرهیز خواهد نمود؛ و یا در کتاب **مخزن‌الوقایع**، علاوه بر بیان روایی حوادث، تاریخ اجتماعی و اقتصادی نیز ذکر گردیده است. (خورموجی، ۱۳۴۴، ج ۲: ۲ و سربانی، ۱۳۶۱: ۱)

با تأسیس **دارالفنون**، نقطه عطفی در تاریخ و تاریخ‌نگاری ایران ایجاد شد. گرچه نخستین مواد درسی دارالفنون بیشتر در پیوند با دانش نظامی بود و در نتیجه تاریخ نظامی و شرح جنگ‌های معروف جهان به‌صورت درس‌های متناسب با رشته‌های نظامی دارالفنون تدریس می‌شد اما زمینه برای تحول علم تاریخ ایجاد گردید. (صفت‌گل، ۱۳۷۸: ۱۵۴ و ۱۵۵)



منظور از وقایع نگاری، اطلاع از اوضاع مملکت است، نه انشاپردازی و اظهار فضیلت. تاریخ باید مختصر و پر منفعت باشد، نه مطول و پر بلاغت و بی خاصیت. نه وقایعی از دولت را سهل شمارد، نه تطویلات لاطائل بر صفحه نگارد

آشکار می‌گردد پس هر که را دلی دانا باشد و چشم بصیرت بینا، از دریافت احوال پیشینیان متنبه گردد و تجربت پذیرد.» (واجد علی خان، ۱۲۸۹ق: ۵۳)

همچنین در کتاب مدائن العلوم تألیف موسوی شیرازی، تاریخ به عنوان دانشی مستقل در نظر گرفته شده است. مؤلف در صفحه سه کتاب، جدولی از علوم مختلف آورده و دانش تاریخ را با عنوان بعض التواریخ در ذیل یکی از ستون‌های جدول قرار داده است. شیرازی از میان هشتاد علمی که در کتاب ذکر می‌کند برخی از علوم جدول را با تفصیل شرح می‌دهد و در مورد بقیه علوم، فقط نام آن‌ها را ذکر می‌نماید. (موسوی شیرازی، ۱۲۷۶ق: ۲)

نتیجه

در ادوار مختلف، ذهنیت اندیشمندان و مورخان از مفهوم و چیستی تاریخ متفاوت بوده و این تفاوت در تعیین جایگاه تاریخ در

میان سایر علوم در قالب کتب طبقه‌بندی تجلی یافته است. برخی از این کتب، با پیروی از نظریه ارسطو، علوم را به دو شاخه حکمت عملی و حکمت نظری تقسیم می‌نمودند و تاریخ را شاخه مستقلی از علوم نمی‌دانستند. در واقع جایگاه معرفت تاریخ، بسته به ایده مؤلف بسیار متفاوت از تعریف‌های دیگر بود.

این روند تا زمان تأسیس دارالفنون ادامه یافت. در این دوره، گرچه سنت دسته‌بندی کردن علوم و تعیین جایگاه تاریخ به عنوان شاخه‌ای از علم، کم‌رنگ شد و تنها در نمونه‌هایی چون کتاب مدائن العلوم و مطلع العلوم می‌توان دانش تاریخ را علمی مستقل در میان علوم طبقه‌بندی شده یافت، اما برخی از نویسندگان دوره پیشامشروطه، تاریخ را به مثابه علمی تحلیلی و هدفمند دانسته‌اند که با بهره‌گیری از اسلوب صحیح علمی می‌توان تاریخی منسجم به جای تاریخ روایی و توصیفی به دست آورد.

منابع

۱. آملی، شمس‌الدین؛ *نفائس الفنون فی عرایس العیون*، تهران: اسلامیه، ۱۳۸۱.
۲. ابن خلدون؛ *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.
۳. ابن فندق؛ *تاریخ بیهقی*، به تصحیح احمد بهمنیار، کتاب فروشی فروغی، ۱۳۴۵.
۴. ابن مسکویه؛ *تجارب الامم*، ترجمه ابوالقاسم امامی و علی نقی منزوی، تهران: سروش، ۱۳۶۹.
۵. ابن ندیم؛ *الفهرست*، ترجمه محمد رضا تجدد، انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۳.
۶. ارسطو؛ *طبیعیات*، ترجمه مهدی فرشاد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۷. استنفورد، مایکل؛ *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نی، ۱۳۸۷.
۸. اعتمادالسلطنه؛ *تاریخ منتظم ناصری*، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: ندیای کتاب، ۱۳۶۷.
۹. اعتمادالسلطنه؛ *درالنتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان*، تهران: وزارت انطباعات، ۱۳۱۱، (کتاب چاپ سنگی موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره بازیابی ۹۰-۱۲-۹).
۱۰. بیهقی، ابوالفضل؛ *تاریخ بیهقی*، به تصحیح خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب، ۱۳۷۴.
۱۱. حافظ ابرو؛ *جغرافیای حافظ ابرو*، تصحیح علی آل‌داود و محمدصادق سجادی، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۵.
۱۲. خنجی، فضل‌الله روزبهان؛ *تاریخ عالم‌آرای امینی*، تصحیح محمد کبر عشق، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۲.
۱۳. خورموجی، محمدجعفر؛ *حقایق الاخبار ناصری*، تصحیح حسین خدیوچم، تهران: زوار، ۱۳۴۴.
۱۴. دانشنامه جهان اسلام؛ *بنیاد دایرة المعارف اسلامی*، تهران: ۱۳۸۰.
۱۵. رازی، فخرالدین؛ *جامع العلوم*، به تصحیح سیدعلی آل‌داود، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۹۱.
۱۶. رشیدالدین فضل‌الله؛ *جامع التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی، تهران: شرکت حاج محمدحسین اقبال، ۱۳۳۸.
۱۷. رشیدالدین فضل‌الله؛ *جامع التواریخ (تاریخ سامانیان و بویه‌یان و غزنویان)*، تصحیح محمد روشن، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۶.
۱۸. سرابی، حسین‌بن عبدالله؛ *سفرنامه فرخ‌خان امین‌الدوله (مخزن الوقایع)*، تصحیح کریم اصفهانیان و قدرت‌الله روشنی، تهران: اساطیر، ۱۳۶۱.
۱۹. شیرازی، فضل‌الله؛ *تاریخ ذوالقرنین*، تصحیح ناصر افشارفر، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
۲۰. شیرازی، قطب‌الدین؛ *دره‌التاج*، تصحیح محمد مشکوة، تهران: حکمت، ۱۳۶۹.
۲۱. صفت‌گل، منصور؛ *تاریخ‌نویسی درسی در ایران از دارالفنون تا برافتادن فرمانروایی قاجاران*، مجله دانشگاه انقلاب، ۱۳۷۸، ش ۱۱۲.
۲۲. فارابی؛ *احصاء العلوم*، ترجمه حسین خدیوچم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
۲۳. کلر، ادوارد هالت؛ *تاریخ چیست؟*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: خوارزمی، ۱۳۸۷.
۲۴. مستوفی، محمدحسن؛ *زبدة التواریخ*، تصحیح بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۵.
۲۵. میرخواند؛ *تاریخ روضة الصفا*، تهران: انتشارات چاپخانه پیروز، ۱۳۳۸.
۲۶. موسوی شیرازی، محمد رضا؛ *مدائن العلوم*، تهران: ۱۲۷۶ق، (کتاب چاپ سنگی موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره بازیابی ۱۱-۲۷۲۱).
۲۷. نیشابوری، ظهیرالدین؛ *سلجوق‌نامه*، تهران: خاور، ۱۳۳۲.
۲۸. واجد علی خان؛ *مطلع العلوم و مجمع الفنون*، مطبع منشی نولکشور، ۱۲۸۹ق، (کتاب چاپ سنگی موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره بازیابی ۱۲۵۱-۱۱).